

دوشنبه ۱۵/۱۰/۱۴۰۴ - ۱۵ رجب ۱۴۴۷ - ۵ ژانویه ۲۰۲۵ - فقه اداره - فقه معاصر - فقه انگیزش - فقه مدیریت رفتار سازمانی - فقه ارتباطات انسانی سازمانی - نقشه راه امام صادق ع - روابط اربعه سازمانی - درس ۶۹ - رابطه مدیر با خود - اصول سبعة - اصل هفتم - ربطها فی الفقه (او فی الفقر) - معنای اصطلاحی فقه -

❖ مسئله ۶۹: مدیران در مقام تدبیر نفس باید نفوس خود را برای پذیرش نظری و عملی احکام وضعی و تکلیفی شریعت اسلام مهیا نمایند تا در اداره‌ی مدینه و منظمه بر اساس این احکام توفیق یابند

معلوم شد طبق نسخه‌ی «ربطها فی الفقه» به جای «ربطها فی الفقر»، فقه دارای معنای لغوی فهم عمیق است که بر مبنای آن فتاوی‌ای داده شد. این نوبت معنای اصطلاحی فقه را که علم به احکام از ادله است مورد تفقه قرار می‌دهیم. این احتمال با توجه به این‌که امام صادق علیه السلام خود بانی فقه اصطلاحی است بعید نیست. در این صورت آیه‌ی نفر در فراز: لیتفقها فی الدین^۱ معنای خاصی پیدا می‌کند، یعنی عده‌ای از هر فرقه و طائفه به مدینه نفر کنند، یعنی کوچ نمایند، نفر علمی کنند برای این‌که اجتهاد کسب کنند و اصول استنباط را فراگیرند تا در نتیجه معارف دین و احکام دین را فراگیرند و یا طلب اعزام فقیه به منطقه‌ی خود نمایند^۲ و پس از مراجعت از مدینه، قوم خود را انداز نموده تا بر حذر و بیدار شوند. این آیه البته تاب نفر نظامی هم دارد، زیرا در جهات جنگ در پرتو امدادات غیبی دین به بهترین وجه تفقه می‌شود، ولی این از معنای اصطلاحی فقه دور است و عمومی است و مخصوص عده‌ای خاص نیست. لذا ما هستیم و نفر علمی به مدینه‌ی فاضله‌ی نبویه. البته در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقه هنوز مصطلح نشده بود، ولی بذور و جذور اولیه‌ی آن افشانده و نهاده شده بود، زیرا فقه جعفری نیست مگر رشد یافته‌ی همین بذور و جذور مدنی نبوی. لذا در فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه در آیات قرآن که در حال نزول بود، قواعدی برای شناخت احکام مطرح می‌شده است. مثلاً اصول عملیه^۳ و لفظیه^۴ تماماً یا غالباً ریشه‌ی قرآنی دارند، کقوله

^۱ إِذَا فَقِهَتْ فَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ. (آمدی، تصنیف غرر الحکم، ص. ۴۹)

^۲ وَ زَيْدٌ بِنُ دَيْئَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ طَارِقٍ وَ أَمِيرُ الْقَوْمِ مَرْثَدٌ لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ رَهْطٌ مِنْ عَضَلٍ وَ الدَّيْشِ وَ قَالُوا ابْعَثْ مَعَنَا نَفَرًا مِنْ قَوْمِكَ يُعَلِّمُونَنَا الْقُرْآنَ وَ يُفَقِّهُونَنَا فِي الدِّينِ فَخَرَجُوا مَعَ الْقَوْمِ إِلَى بَطْنِ الرَّجِيعِ وَ هُوَ مَاءٌ هُدَيْلٌ فَفَقَلْتُهُمْ خِيٌّ مِنْ هُدَيْلٍ يُقَالُ لِمَنْ بَنُو لِحْيَانَ وَ أُصِيبُوا جَمِيعًا. وَ ذَكَرَ أَبَانُ أَنَّ هُدَيْلًا جِئْنَ فَتَلَّتْ عَاصِمٌ بِنُ ثَابِتٍ أَرَادُوا رَأْسَهُ لِيَبِيعُوهُ مِنْ سُلَاقَةَ بِنْتِ سَعْدٍ وَ قَدْ كَانَتْ نَذَرَتْ جِئْنَ أُصِيبَ ابْنَاهَا بِأَخِي لَكَيْنَ قَدَرَتْ عَلَى رَأْسِهِ لَتَشْرِيَنَّ فِي فِخْفِهِ الْحُمْرَ فَمَنْعَتْهُمُ الدَّبِيرُ فَلَمَّا خَالَتْ. (طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط القديمة)، ص. ۸۷) رَجَعَ النَّبِيُّ إِلَى الْمَدِينَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ كَانَتْ عَزْوَةُ الرَّجِيعِ مَاءً هُدَيْلٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنْ عَضَلٍ وَ الدَّيْشِ وَ قَالُوا ابْعَثْ مَعَنَا نَفَرًا يُعَلِّمُونَنَا الْقُرْآنَ وَ يُفَقِّهُونَنَا فِي الدِّينِ فَبَعَثَ مَرْثَدٌ بِنُ أَبِي مَرْثَدٍ الْعَنْبُؤِيَّ خَلِيفَ حَمْرَةَ فِي سِتَّةِ نَفَرٍ وَ هُمْ خَالِدُ بْنُ بُكْرٍ وَ عَاصِمٌ بْنُ ثَابِتٍ الْأَفْلَحُ وَ جُنَيْبُ بْنُ عَدِيٍّ وَ زَيْدٌ بْنُ دَيْئَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ طَارِقٍ فَلَمَّا بَلَّغُوا بَطْنَ الرَّجِيعِ قَاتَلُوا الْقَوْمَ فَقَالُوا لَكُمْ عَهْدُ اللَّهِ وَ مِيثَاقُهُ إِلَّا نَقَلْنَاكُمْ فَلَمْ يَزَلْ مَرْثَدٌ وَ خَالِدٌ وَ عَاصِمٌ يُفَاتِلُونَ حَتَّى قُتِلُوا وَ كَانَ عَاصِمٌ يَقُولُ. (ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب صلی الله علیه و آله، ج. ۱، ص. ۱۹۴)

^۳ اصول عملیه شامل چهار اصل استصحاب، برائت، احتیاط و تحمیر است. استصحاب به معنای حکم به بقای حالت پیشین؛ برائت به معنای برائت ذمه از تکلیف مشکوک؛ احتیاط به معنای حکم به لزوم موافقت قطعی با تکلیف اجمالی معلوم و تحمیر به معنای حکم به تحمیر مکلف در صورت دوران امر میان دو محذور است.

^۴ اصول لفظیه قواعدی است که وقتی ما در مراد متکلم شک داریم به سراغش می‌رویم. اصول لفظیه بر شش نوع است یعنی در هر جای خاصی یکی از انواع اصول لفظیه بکار می‌رود که عبارتند از: ۱. اصل حقیقت (اصالة الحقيقة): اصل حقیقت در جایی به کار می‌رود که متکلم لفظی را بیان می‌کند. حال این لفظ یک معنای حقیقی دارد و یک معنای مجازی و ما می‌دانیم کدام معنای حقیقی و کدام معنای مجازی است ولی در آنچه که شک داریم منظور متکلم است، یعنی نمی‌دانیم منظورش معنای حقیقی است یا معنای مجازی. در اینجا اصل بر این است که منظور متکلم معنای حقیقی می‌باشد. دلیل آن هم این است که اگر منظور متکلم معنای مجازی بود باید قرینه می‌آورد. مثلاً متکلم بگوید سرو، منظورش درخت است و اگر بگوید شیر منظورش حیوان است. ۲. اصل عموم (اصالة العموم): عام لفظی است که شامل همه‌ی افراد می‌شود. مثلاً همه‌ی دانشجویان، هرکس، هیچ کس. اصالة العموم جایی به کار می‌رود که متکلم یک لفظ عامی را بیان نموده است حال ما شک می‌کنیم این لفظ شامل همه یا شامل بعضی‌ها نمی‌شود. در اینجا اصل بر این است که عام شامل همه است و تخصیص نخورده است. مثلاً آیه‌ای وجود دارد بدین مضمون: «أوفوا بالعقود» به همه‌ی عقدها وفا کنید. در این آیه العقود عام می‌باشد حال فقها شک کردند که آیا العقود شامل همه‌ی عقدهاست یا قراردادهای خصوصی را شامل نمی‌گردد؟ در اینجا طبق اصالة العموم می‌گوییم العقود شامل همه‌ی عقود می‌باشد حتی قراردادهای خصوصی. ۳. اصل اطلاق (اصالة الاطلاق): مطلق لفظی است که هیچ قیدی ندارد در نتیجه شامل همه‌ی قیود می‌شود مثلاً عالم، مطلق است حال عالم شامل عالم زن، مرد، پسر جوان و... می‌شود. اصالة الاطلاق جایی به کار می‌رود که متکلم يك لفظ مطلق را بیان نموده است. حال شک می‌کنیم آیا این لفظ قیدی دارد یا خیر؟ بر طبق اصالة الاطلاق می‌گوییم قیدی ندارد. مثلاً آیه‌ای وجود دارد به

تعالی: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا^۵ و لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا^۶ و أَوْفُوا بِالْعُقُودِ^۷ و... ولی بعید است مردم صدر اسلام به ویژه اعرابی ها که نفر علمی شامل آن ها هم هست و برای اصول دین بیش تر به مدینه می آمدند تا اصول فقه. ولی بسته به تمهیا و استعداد، گیرندگی هایی وجود داشته است؛ مخصوصاً که طبق آموزه‌ی آیه باید گزینش شده و منتخب و نخبه بوده باشند (نفر من کل فرقه منهم طائفه). و با توجه به این که فقه اکبر شامل عقائد و اخلاق هم می شده^۸ — نه فقط فقه احکام. لذا می آمدند با عقائد و اخلاق و معارف^۹ هم آشنا شوند، هر چند آیات مدنی عمدتاً بر احکام زندگی مدنی دینی^{۱۰} استوار است و عقائد آن در آیات مکیه نازل و تبیین شده بود؛ مثل نبوی

این مضمون «احلّ الله البيع». لفظ البیع مطلق است یعنی هر بیعی حلال است. حال فقها شک کردند آیا منظور، بیع با صبغه عربی است یا هر بیعی با هر زبانی را شامل می شود. طبق اصالة الاطلاق، منظور هر بیعی است به هر زبان که باشد اهمیتی ندارد (چه انگلیسی باشد چه عربی...). نکته: فرق عام و مطلق چیست؟ در عام تأکید بر روی افراد است ولی در مطلق تأکید روی عوارض و حالات است. ۴. اصل عدم تقدیر: یک جمله داریم که بر فرض، شارع بیان نموده است (خدا، پیغمبر، ائمه) ولی ظاهر جمله بی معناست. در اینجا یک راه به ذهن می آید که اگر لفظی از خودمان در جمله بگذاریم جمله با معنی می گردد که بدان تقدیر یا در تقدیر گرفتن می گویند. برای اینکه معنای جمله کامل بشود باید لفظی در تقدیر بگیریم و به اصطلاح بگوییم این لفظ از جمله افتاده است. مثلاً در جمله‌ی «واسئل القرية» از روستا سؤال کن. برای اینکه این جمله دارای معنی شود ما با اضافه کردن کلمه اهل به این جمله معنای آن را کامل می کنیم یعنی واسئل اهل القرية از مردم روستا سؤال کن یا در جمله‌ی «حرمت الیکم امهاتکم» حرام شد بر شما مادرانتان. کلمه‌ی نکاح را باید در تقدیر بگیریم یعنی ازدواج با مادرانتان بر شما حرام شد. اصل عدم تقدیر جایی است که متکلم یک جمله گفته است. حال ما شک می کنیم آیا لفظی در تقدیر بگیریم یا نه؟ اصل بر این است که نباید لفظی را در تقدیر بگیریم. در جملات بالا که ما الفاظ را در تقدیر گرفتیم علتش این بود که شک نداشتیم و اصل عدم تقدیر جایی است که ما شک داریم. ۵. اصل عدم نقل: لفظی داریم که قبل از شرع دارای معنای مشخصی بوده است. با آمدن شرع شک می کنیم که این لفظ همان معنا را دارد یا یک معنای جدید پیدا کرده است یعنی شک می کنیم که آیا این لفظ به معنای جدید منتقل شده است یا خیر؟ در اینجا اصل عدم نقل است. مثلاً لفظ بیع قبل از اسلام به معنای خرید و فروش بوده است. حال شارع از لفظ بیع استفاده‌ی زیادی می کند. در اینجا ما شک می کنیم منظور شارع از بیع همان معنای قدیمی است یا معنای دیگری پیدا کرده است. در اینجا بر طبق اصل عدم نقل می گوییم همان معنای قدیمی منظور است. ۶. اصل عدم اشتراک: یک لفظی داریم که دو معنی دارد. شک داریم آیا هر دو معنی حقیقی است یا یکی حقیقی است و دیگری مجازی؟ اگر لفظی دو معنی داشته باشد دو حالت وجود دارد: ۱. یا هر دو حقیقی ۲. یا یکی حقیقی و دیگری مجازی است. در اینجا طبق اصل عدم اشتراک می گوییم یکی حقیقی است و یکی مجازی. علت و دلیل این اصل این است که اگر هر دو معنی حقیقی بود، مخاطب هیچ چیز نمی فهمد زیرا قرینه‌ای وجود نداشت ولی حالا که یکی از معانی حقیقی و دیگری مجازی است، دست مخاطب باز است زیرا می تواند به سراغ راههایی که بوسیله آن می توان معنای حقیقی را از معنای مجازی تشخیص داد، برود و آنگاه اصالة الحقیقه را جاری می سازد و می گوید معنای حقیقی منظور است. نکته: تمام اصول فوق در یک اصل خلاصه می گردد یعنی به جای شش اصل می توانیم یک اصل را بیان کنیم که مادر همه‌ی این شش اصل می باشد که عبارت است از اصالة الظهور.

۵. مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا. (الإسراء: ۱۵)

۶. لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا كَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا وَأَوْخِطُنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَةِ لَنَابِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. (البقرة: ۲۸۶)

۷. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُبَلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرُ مُحْلِي الصِّدْقِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ. (المائدة: ۱)

۸. وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْوَاقِفِيِّ قَالَ: كَانَ لِي ابْنُ عَمِّ يُقَالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ كَانَ زَاهِدًا وَ كَانَ مِنْ أَعْبِدِ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ كَانَ السُّلْطَانُ يَتَّقِيهِ لِحِدِّهِ فِي الدِّينِ وَ اجْتِهَادِهِ فَدَخَلَ يَوْمًا الْمَسْجِدَ وَ فِيهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ فَأَنَاءَهُ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَلِيٍّ مَا أَحَبُّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَ اسْرَبْنِي إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ مَعْرِفَةٌ فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ فَقَالَ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَعْرِفَةُ فَقَالَ لَهُ أَذْهَبَ تَفَقُّهُ وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ قَالَ عَمْرُنُ قَالَ عَنْ فُقَهَاءِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ اعْرَضَ عَلَيَّ الْحَدِيثَ قَالَ فَذَهَبَ وَ كَتَبَ ثُمَّ جَاءَ فَرَأَهُ عَلَيْهِ فَاسْقَطَهُ كُلَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْهَبَ فَاعْرِفْ وَ كَانَ الرَّجُلُ مَعْنِيًا بِدِينِهِ قَالَ فَلَمْ يَزَلْ... (طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط القديمة)، ص. ۳۰۱)

۹. فقال: جعلت فداك يا ابن رسول الله، فما المعرفة؟ قال: «أذهب و تفقه و اطلب الحديث». (ابن حمزه، الثاقب في المناقب، ص. ۴۵۵)

۱۰. إذا فقهت فتنقه في دين الله سبحانه. (آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ص. ۲۸۶) رَوَى ابْنُ بَابُوَيْهٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ دَاوُدَ الرَّقَاشِيِّ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أَخْبَرْتُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ مَنْ لَمْ يُقَيِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ يُرْتَضِ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ لَمْ يَبْزُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَذَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ. (ورام، مجموعه ورام، ج. ۱، ص. ۳۰۰)

مشهور: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»^{۱۱} و... . لذا تفقه عقائد هم تفقه در دین است، به معنای اصطلاحی فقه، یعنی با تفسیر و تبیین آیات عقیدتی توسط پیامبر اکرم ﷺ و تا زمان امام صادق علیه السلام که دو سده طول می کشد، با شاگردان پر شمار و مجتهد امام صادق علیه السلام که در محضر و مدرس او به اجتهاد رسیده بودند، فقه اصطلاحی بارور می شود. و این را نیز باید گفت که بعدها اصول بیش از حد متورم شد و فقه و اصول را پیچیده ساخت؛ ولی فقه زمان امام صادق علیه السلام تعادل بین فقه نبوی و فقه کنونی است و با این حساب احتمال بعیدی نیست که ربطها فی الفقه را به معنای ربط و تعلیم نفس به فقه اصطلاحی تفسیر کنیم، یعنی مدیران سازمانها باید نفوس خود را متفقه کنند به علم احکام، اعم از اجتهاد و تقلید، زیرا مدیران سازمانها باید اداری امور را بر اساس عمل به احکام اسلام بگذارند، اجتهاداً و تقلیداً و هر دو مشمول ربطها فی الفقه می شود. البته باید این را هم گفت که طبق نظریه سازمانهای مقلد، این احتمال بیشتر تقویت می شود و دولت اسلامی متشکل از سازمانهای متنوع خرد و کلان دولتی است که تاروپود آن را احکام شرعیه—اعم از وضعیه و تکلیفیه—تشکیل می دهد که تمامی کارکنان و کارگزاران این دولت باید به احکام اسلام معتقد و ملتزم باشند، نظراً و عملاً و این احکام را پیاده کنند، کاملاً، فافهم و تدبر.

تفقه: تفقه واجب است لإطلاق قوله عليه السلام^{۱۲} في الصحيح: «عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَةِ فِي دِينِ اللَّهِ، الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّقْوَةُ فِي الدِّينِ وَلَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّقْوَةِ»، زیرا اساس عبادت، مفروضه و مایه‌ی کمال است. اطلاق تفقه شامل فقه اصطلاحی هم می شود، اجتهاداً و تقلیداً؛ لذا مدیر و کارمند موظف به تفقه در دین است و این الزام را به عنوان مقدمه‌ی واجب به نفس خود هم تعلیم و تمرین می دهد تا تفقه در دین میسر گردد، والله العالم.

فتحصل که مدیران در مقام تدبیر نفس باید نفوس خود را برای پذیرش نظری و عملی احکام وضعی و تکلیفی شریعت اسلام مهیا کنند تا در اداری مدینه و منظمه بر اساس این احکام توفیق یابند.^{۱۳}

۱۱ طَارِقُ الْمُحَارِبِيِّ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سُؤْيَمَةَ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ خُلَّةٌ حَمْرَاءُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا وَ أَبُو هَبٍ يَتَّبِعُهُ وَ بَرَمِيهِ بِالْحِجَازَةِ وَ قَدْ أَدْمَى كَعْبُهُ وَ عُرْقُوبِيَّةٌ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ. (مجلسی، بحار الأنوار (ط بیروت)، ج. ۱۸، ص. ۲۰۲) قولوا لا اله الا الله تفلحوا. (حسینی همدانی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج. ۴، ص. ۴۳۹) حضرت رسول ﷺ می فرمود: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا». (قرشی، قاموس قرآن، ج. ۶، ص. ۲۱۰)

۱۲ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَةِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا. (كليني، كافي (ط الإسلامية)، ج. ۱، ص. ۳۱) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ قَالَ: الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّقْوَةُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّايَةِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ. (همان، ج. ۱، ص. ۳۲) ابْنُ حُبَيْبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ: لَا حَسَبَ لِقُرَشِيٍّ وَ لَا لِعَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَوَاضِعٍ وَ لَا كَرَمٍ إِلَّا بِتَقْوَى وَ لَا عَمَلٍ إِلَّا بِالنِّيَّةِ وَ لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّقْوَةِ أَلَا وَ إِنَّ أُنْعَضَ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ مِنْ يَفْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَ لَا يَفْتَدِي بِأَعْمَالِهِ. (همان، ج. ۸، ص. ۲۳۴) سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَةِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا». (كليني، كافي (ط دارالحديث)، ج. ۱، ص. ۷۵)